

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

حسب فرمایش لاله بھگوتی دت صاحب ناچر کتب مسد آباد دکن



بانصرام کترین محمد قمر الدین بن علی شیخ محمد یعقوب صاحب حرم

مطبع فیوم و مطبع کتب فیوم

دانش

نہ

کتب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

باب الف

آ

آمدن

آ

آیا

آید

آتا ہے

آوردن

لانا

بیار

لاوے

آموختن

سیکنا

آ

آیا

آ

می آید

آتا ہے

آورد

لایا

می آرد

لاتا ہے

آموخت

سیکا

می آمد

آتا تھا

آ

بیا

آ

می آورد

لاتا تھا

بیار

لا

می آموخت

سیکھتا تھا

آمدہ است

آیا ہے

آ

سیا

ست آ

آوردہ است

لایا ہے

میار

ست لا

آموختہ است

سیکھا ہے

آمدہ بود

آیا تھا

آ

آیندہ

آنیوالا

آوردہ بود

لایا تھا

آرندہ

لانے والا

آموختہ بود

سیکھا تھا

خواہد آمد

آوگیا

آ

آمدہ

آیا ہوا

خواہد آورد

لاوے گا

آوردہ

لایا ہوا

خواہد آموخت

سیکھگا

بیاموزو	می آموزد	بیاموز	میاموز	آموزنده	آموزت
سیکھے	سیکھستے	سیکھے	سیکھستے	سیکھنے والا	سیکھا ہوا
انداختن	انداخت	می انداخت	انداخت	انداختہ بود	خواہر انداخت
ڈالنا	ڈالا	ڈالتا تھا	ڈالا ہے	ڈالا تھا	ڈالے گا
بیںدازد	می اندازد	بیںداز	میںداز	اندازندہ	انداختہ
ڈالے	ڈالتا ہے	ڈال	ست ڈال	ڈالنے والا	ڈالا ہوا
اندوختن	اندوخت	می اندوخت	اندوختہ است	اندوختہ بود	خواہر اندوخت
جمع کرنا	جمع کیا	جمع کرتا تھا	جمع کیا ہے	جمع کیا تھا	جمع کر گیا
بیںدوزد	می اندوزد	بیںدوز	میںدوز	اندوزندہ	اندوختہ
جمع کرے	جمع کرتا ہے	جمع کر	ست جمع کر	جمع کرنیوالا	جمع کیا ہوا
افراختن	افراخت	می افراخت	افراختہ است	افراختہ بود	خواہر افراخت
اوٹھانا	اوٹھایا	اوٹھاتا تھا	اوٹھایا ہے	اوٹھایا تھا	اوٹھائیگا
بیںفرازد	می افرازد	بیںفراز	میںفراز	افرازندہ	افراختہ
اُٹھاوے	اُٹھاتا ہے	اوٹھا	ست اوٹھا	اُٹھانیوالا	اُٹھایا ہوا
افروختن	افروخت	می افروخت	افروختہ است	افروختہ بود	خواہر افروخت
سلگنا	سلگا	سلگتا تھا	سلگا ہے	سلگاتا تھا	سلگے گا
بیںفروزد	می افروزد	بیںفروز	میںفروز	افروزندہ	افروختہ
سلگے	سلگتا ہے	سلگ	ست سلگ	سلگنے والا	سلگا ہوا
آمینتن	آمینت	می آمینت	آمینتہ است	آمینتہ بود	خواہر آمینت
ملانا	ملایا	ملاتا تھا	ملایا ہے	ملایا تھا	ملاد گیا

بیاسیزد	می آمیزد	بیاسنہ	میاسنہ	آسیزندہ	آسینخت
لماوے	لما تاہے	لما	مت لما	لما نیوالا	لما یا ہوا
ایگختن	ایگخت	می ایگخت	ایگخت ست	ایگخت بود	خواہد ایگخت
اوٹھانا	اوٹھایا	اوٹھاتا تھا	اوٹھایا ہے	اوٹھایا تھا	اوٹھایگا
بنگیزد	می انگیزد	بسیگیز	بنگیز	انگیزندہ	ایگخت
اوٹھاوے	اوٹھاتا ہے	اوٹھا	مت اوٹھا	اوٹھانیوالا	اوٹھایا ہوا
آوینختن	آوینخت	می آوینخت	آوینختہ است	آوینختہ بود	خواہد آوینخت
لٹکنا	لٹکا	لٹکتا تھا	لٹکا ہے	لٹکتا تھا	لٹکے گا
بیادیزد	می آدیزد	بیادیز	میاویر	آویرزندہ	آوینخت
لٹکے	لٹکتا ہے	لٹک	مت لٹک	لٹکنے والا	لٹکا ہوا
افراشتن	افراشت	می افراشت	افراشتہ است	افراشتہ بود	خواہد افراشت
بلند کرنا	بلند کیا	بلند کرتا تھا	بلند کیا ہے	بلند کیا تھا	بلند کریگا
بفرازد	می افرازد	بفرار	مفرار	افرازندہ	افراشتہ
بلند کرے	بلند کرتا ہے	بلند کر	مت بلند کر	بلند کر نیوالا	بلند کیا ہوا
انباشتن	انباشت	می انباشت	انباشتہ است	انباشتہ بود	خواہد انباشت
بھڑنا	بھڑا	بھڑتا تھا	بھڑتا ہے	بھڑتا تھا	بھڑے گا
بہنبارد	می انبارد	بینبار	مینبار	انبارندہ	انباشتہ
بھڑے	بھڑتا ہے	بھڑ	مت بھڑ	بھڑنیوالا	بھڑا ہوا
آسودن	آسود	می آسود	آسودہ است	آسودہ بود	خواہد آسود
آرام کرنا	آرام کیا	آرام کرتا تھا	آرام کیا ہے	آرام کیا تھا	آرام کریگا

می آساید	بیاساید	می آساید	بیاساید	می آساید	بیاساید
آرام کرتا ہے	آرام کرے	آرام کرتا ہے	آرام کرے	آرام کرتا ہے	آرام کرے
افزود	افزودن	افزود	افزودن	افزود	افزودن
بڑھایا	بڑھانا	بڑھایا	بڑھانا	بڑھایا	بڑھانا
می افزاید	می افزاید	می افزاید	می افزاید	می افزاید	می افزاید
بڑھاتا ہے	بڑھاتا ہے	بڑھاتا ہے	بڑھاتا ہے	بڑھاتا ہے	بڑھاتا ہے
آزود	آزودن	آزود	آزودن	آزود	آزودن
آزمایا	آزمایا	آزمایا	آزمایا	آزمایا	آزمایا
می آزماید	می آزماید	می آزماید	می آزماید	می آزماید	می آزماید
آزماتا ہے	آزماتا ہے	آزماتا ہے	آزماتا ہے	آزماتا ہے	آزماتا ہے
آرست	آرستن	آرست	آرستن	آرست	آرستن
سنوارا	سنوارنا	سنوارا	سنوارنا	سنوارا	سنوارنا
می آراید	می آراید	می آراید	می آراید	می آراید	می آراید
سنوارتا ہے	سنوارتا ہے	سنوارتا ہے	سنوارتا ہے	سنوارتا ہے	سنوارتا ہے
آسید	آسیدن	آسید	آسیدن	آسید	آسیدن
پیسا	پیسنا	پیسا	پیسنا	پیسا	پیسنا
می آسد	می آسد	می آسد	می آسد	می آسد	می آسد
پیتا ہے	پیتا ہے	پیتا ہے	پیتا ہے	پیتا ہے	پیتا ہے
افتاد	افتادن	افتاد	افتادن	افتاد	افتادن
گرا	گرن	گرا	گرن	گرا	گرن

بنفیت	می افتد	بنفیت	میفت	افتند	افتاده
گرمے	گرمے	گرمے	گرمے	گرمے	گرمے
ایستادن	ایستاد	ایستاد	ایستاد	ایستاد	ایستاد
کھڑا رہن	کھڑا رہا	کھڑا رہا تھا	کھڑا رہا ہے	کھڑا رہا تھا	کھڑا رہا تھا
بایستہ	می ایستد	بایست	بایست	بایستہ	ایستادہ
کھڑا ہے	کھڑا رہتا ہے	کھڑا رہ	کھڑا رہ	کھڑا رہنے والا	کھڑا رہا ہوا
آزردن	آزرد	می آزرد	آزردہ است	آزردہ بود	خواہد آزرد
آزردہ ہونا	آزردہ ہوا	آزردہ ہوتا تھا	آزردہ ہوا ہے	آزردہ ہوتا تھا	آزردہ ہو گیا
بیازرد	می آزد	بیازر	میازر	آزردہ	آزردہ
آزردہ ہو	آزردہ ہوتا	آزردہ ہو	کھڑا آزرد	آزردہ ہو گیا	آزردہ ہوا ہوا
افردن	افرد	می افرد	افردہ است	افردہ بود	خواہد افرد
کھانا	کھلایا	کھلاتا تھا	کھلایا ہے	کھلایا تھا	کھلایا گیا
بنفرد	می افرد	بنفیر	میفر	افردہ	افردہ
کھلا ہے	کھلاتا ہے	کھلا	کھلا	کھلایا ہوا	کھلایا ہوا
افشردن	افشرد	می افشرد	افشردہ است	افشردہ بود	خواہد افشرد
سجھڑنا	سجھڑا	سجھڑتا تھا	سجھڑتا ہے	سجھڑتا تھا	سجھڑے گا
بنفشرد	می افشرد	بنفیر	میفر	افشردہ	افشردہ
سجھڑے	سجھڑتا ہے	سجھڑ	سجھڑ	سجھڑنے والا	سجھڑا ہوا
آفریدن	آفرید	می آفرید	آفریدہ است	آفریدہ بود	خواہد آفرید
پیدا کرنا	پیدا کیا	پیدا کرتا تھا	پیدا کیا ہے	پیدا کیا تھا	پیدا کر گیا

بیافریند	می آفریند	بیافرین	سیافرین	آفریند	آفرید
پیدا کرے	پیدا کرتا ہے	پیدا کر	مت پیدا کر	پیدا کر نیولا	پیدا کیا ہوا
افشان	افشان	می افشان	افشانہ است	افشانہ بود	خواہد افشان
چہر کن	چہر کا	چہر کن تھا	چہر کا ہے	چہر کا تھا	چہر کیگا
بنفشان	مے افشان	بنفشان	بنفشان	افشانہ	افشان
چھٹکے	چھٹکتا ہے	چھٹک	ست چھک	چھٹکنے والا	چھٹکا ہوا
انگن	انگن	می انگن	انگنہ است	انگنہ بود	خواہد انگن
ڈال	ڈالا	ڈالتا تھا	ڈالا ہے	ڈالا تھا	ڈالے گا
بنگن	می انگن	بنگن	میگن	انگنہ	انگنہ
ڈالے	ڈالتا ہے	ڈال	مت ڈال	ڈالنے والا	ڈالا ہوا
آرمین	آرمید	می آرمید	آرمیدہ است	آرمیدہ بود	خواہد آرمید
آرام پانا	آرام پایا	آرام پاتا تھا	آرام پایا	آرام پایا تھا	آرام پادیگا
بیار آمد	می ارآمد	بیارام	میارام	آرمندہ	آرمیدہ
آرام پاے	آرام پایا ہو	آرام پا	مت آرام پا	آرام پا نیولا	آرام پایا ہوا
آشامین	آشامید	می آشامید	آشامیدہ است	آشامیدہ بود	خواہد آشامید
پینا	پیا	پیتا تھا	پیا ہے	پیا تھا	پئے گا
بیاشام	می آشام	بیاشام	میاشام	آشامندہ	آشامیدہ
پیوے	پیتا ہے	پی	ست پی	پینے والا	پیا ہوا
آمرزین	آمرزید	می آمرزید	آمرزیدہ است	آمرزیدہ بود	خواہد آمرزید
بخشنا	بخشا	بخشتا تھا	بخشا ہے	بخشتا تھا	بخشنے گا

بایامرزو بخش	می آموزد بخش تبار	بیامرز بخش	سیامرز مست بخش	آمرزنده بخش والا	آمرزیده بخش هوا
انجامیدن تمام هونا	انجامید تمام هوا	می انجامید تمام هوتا	انجامیده است تمام هوا	انجامیده بود تمام هوا	انجامیده بود تمام هوا
با انجامد تمام هوس	می انجامد تمام هوتا	بینجام تمام هو	مینجام مست تمام هو	انجامنده تمام هونوالا	انجامیده تمام هوا
اندریشیدن اندریشه کرنا	اندریشید اندریشه کیا	می اندریشید اندریشه کرتا	اندریشیده است اندریشه کیا	اندریشیده بود اندریشه کیا	اندریشیده بود اندریشه کیا
بنیدریشد اندریشه کرے	می اندریشد اندریشه کرتا	بنیدریش اندریشه کر	بنیدریش اندریشه کر	اندریشده اندریشه کر	اندریشیده اندریشه کیا

باب الباء

بردون بجائید	برو می برو	می برو برو	برده است برو	برده بود برو	خواهد برد برده
برچون کاشان	برو می برو	می برو برو	بریده است برو	بریده بود برو	خواهد برید بریده
برجاسد باختن	می برو باخت	برو می باخت	برو باخت	برو باخت	خواهد باخت باخت
برجاسد ببازار	می برو بازار	برو بازار	برو بازار	برو بازار	خواهد باخت بازار
برجاسد برخواستن	برخواست می برخاست	می برخاست برخواست	برخواست است برخواست	برخواست بود برخواست	خواهد برخاست برخواست
برجاسد برداشتن	می برخاست برداشت	می برخاست برداشت	برداشت است برداشت	برداشت بود برداشت	خواهد برداشت برداشت

[illegible]

[illegible]

باب الثانی

تا فتن	تا فست	می تا فست	تا فخته است	تا فست بود	خواهد تا فست
بتا بخت	مے تا بد	بتا ب	تا ب	تا بنده	تا فست
تا فتن	تا فست	می تا فست	تا فخته است	تا فخته بود	خواهد تا فست
بتا زود	می تا زود	بتا ز	تا ز	تا زنده	تا فست
تا فتن	تا فست	می تا فست	تا فخته است	تا فخته بود	خواهد تا فست
بتا زود	می تا زود	بتا ز	تا ز	تا زنده	تا فست
تا فتن	تا فست	می تا فست	تا فخته است	تا فخته بود	خواهد تا فست
بتا زود	می تا زود	بتا ز	تا ز	تا زنده	تا فست
تا فتن	تا فست	می تا فست	تا فخته است	تا فخته بود	خواهد تا فست
بتا زود	می تا زود	بتا ز	تا ز	تا زنده	تا فست

به تپید	می تپید	به تپ	متپ	تپنده	تپسیده
تراشیدن	تراشید	می تراشد	تراشیده است	تراشیده بود	خواهد تراشید
پتراشد	می تراشد	تراش	تراش	تراشده	تراشیده
ترسیدن	ترسید	می ترسد	ترسیده است	ترسیده بود	خواهد ترسید
تبر برسد	می ترسد	تبرس	تبرس	تبرسده	تبرسیده

باب الشا

ثابت کردن	ثابت کرد	ثابت میکرد	ثابت کرده است	ثابت کرده بود	ثابت خواهد کرد
ثابت کند	ثابت میکند	ثابت بکن	ثابت مکن	ثابت کند	ثابت کرده
شنا کردن	شنا کرد	شنا می کرد	شنا کرده است	شنا کرده بود	شنا خواهد کرد
شنا بکنند	شنا میکنند	شنا بکن	شنا مکن	شنا کنند	شنا کرده

باب الجیم

جستن	جست	می جست	جسته است	جسته بود	خواهد جست
جستند	می جهد	جج	جج	جسته	جسته
جستین	جست	می جست	جسته است	جسته بود	خواهد جست
جنگیدن	جنگید	می جنگید	جنگیده است	جنگیده بود	خواهد جنگید
جنگند	می جنگد	بجنگ	بجنگ	جنگند	جنگیده
جنبیدن	جنبید	می جنبید	جنبیده است	جنبیده بود	خواهد جنبید
جنبند	می جنبد	بجنب	بجنب	جنبند	جنبیده
جوشیدن	جوشید	می جوشید	جوشیده است	جوشیده بود	خواهد جوشید

بجوشد	می جوشد	بجوش	بجوش	جوشنده	جوشیده
جوش دو سه			باب الحیم فارسی		
چیدن	چید	می چید	چیده است	چیده بود	خواهد چید
بچیدند	می چیدند	بچین	چین	چینده	چیده
چردین	چسید	می چسید	چسیده است	چسیده بود	خواهد چسید
بچسیدند	می چسیدند	بچس	چس	چسده	چسیده
چیدن	چسید	می چسید	چسیده است	چسیده بود	خواهد چسید
بچسیدند	می چسیدند	بچسپ	چسپ	چسپنده	چسپیده
چشیدن	چشید	می چشید	چشیده است	چشیده بود	خواهد چشید
بچشیدند	می چشیدند	بچش	چش	چشده	چشیده
چکیدن	چکید	می چکید	چکیده است	چکیده بود	خواهد چکید
بچکیدند	می چکیدند	بچک	چک	چکده	چکیده
			باب الحار فطلس		
حاصل کردن	حاصل کرد	حاصل میکرد	حاصل کرده است	حاصل کرده بود	حاصل خواهد کرد
حاصل بکنند	حاصل میکنند	حاصل بکن	حاصل بکن	حاصل کنند	حاصل کرده
حذر کردن	حذر کرد	حذر میکرد	حذر کرده است	حذر کرده بود	حذر خواهد کرد
حذر بکنند	حذر میکنند	حذر بکن	حذر بکن	حذر کنند	حذر کرده
حل کردن	حل کرد	حل میکرد	حل کرده است	حل کرده بود	حل خواهد کرد
حل بکنند	حل میکنند	حل بکن	حل بکن	حل کنند	حل کرده
حیران کردن	حیران کرد	حیران میکرد	حیران کرده است	حیران کرده بود	حیران خواهد کرد

حیران نشود	حیران میشود	حیران نشو	حیران شود	حیران نشونده	حیران شده
خواستن	خواست	می خواست	خواست است	خواست بود	خواهد خواست
خواستن	می خواهم	می خواه	مخواه	خواهنده	خواست
خفتن	خفت	می خفت	خفته است	خفته بود	خواهد خفت
خسیدن	می خسید	می خسب	خسب	خسپنده	خسپیده
خواندن	خواند	می خواند	خوانده است	خوانده بود	خواهد خواند
خواندن	می خوانم	می خوان	مخوان	خواننده	خوانده
خوردن	خورد	می خورد	خورده است	خورده بود	خواهد خورد
خوردن	می خورد	می خور	مخور	خورنده	خورده
خاییدن	خایید	می خایید	خاییده است	خاییده بود	خواهد خایید
خاییدن	می خایم	می خای	مخای	خاینده	خاییده
خاریدن	خارید	می خارید	خاریده است	خاریده بود	خواهد خارید
خاریدن	می خارم	می خار	مخار	خارنده	خاریده
خراشیدن	خراشید	می خراشید	خراشیده است	خراشیده بود	خواهد خراشید
خراشیدن	می خراش	می خراش	مخراش	خراشنده	خراشیده
خرامیدن	خرامید	می خرامید	خرامیده است	خرامیده بود	خواهد خرامید
خرامیدن	می خرامم	می خرام	مخرام	خرامنده	خرامیده
خشکیدن	خشکید	می خشکید	خشکیده است	خشکیده بود	خواهد خشکید
بخشیدن	می بخشید	می بخشک	بخشک	بخشکده	بخشکیده

خروشدن	خروشد	می خروشد	خروشیده است	خروشیده بود	خواهد خروشد
خروشدن	می خروشد	بخروشد	خروشد	خروشیده	خواهد خروشیده
خریدن	خرید	می خرید	خریده است	خریده بود	خواهد خرید
بخرد	می خرد	بخرد	خرید	خریده	خواهد خرید
خریدن	خرید	می خرید	خریده است	خریده بود	خواهد خرید
بخرد	می خرد	بخرد	خرید	خریده	خواهد خرید
خلیدن	خلید	می خلید	خلیده است	خلیده بود	خواهد خلید
مخلد	می خلد	مخل	مخل	مخلد	خواهد مخلد
خمیدن	خمید	می خمید	خمیده است	خمیده بود	خواهد خمید
مخمید	می خم	مخم	مخم	مخمیده	خواهد خمیده
خندیدن	خندید	می خندید	خندیده است	خندیده بود	خواهد خندید
مخندد	می خندد	مخند	مخند	مخندیده	خواهد خندیده
خوابیدن	خوابید	می خوابید	خوابیده است	خوابیده بود	خواهد خوابید
مخوابد	می خوابد	مخواب	مخواب	مخوابیده	خواهد خوابیده

باب الدال مهمله

داشتن	داشت	می داشت	داشته است	داشته بود	خواهد داشت
میدارد	می دارد	مدار	مدار	مدار	خواهد دارد
دانستن	دانست	می دانست	دانسته است	دانسته بود	خواهد دانست
میداند	می داند	بدان	بدان	بدان	خواهد داند
دریافتن	دریافت	می دریافت	دریافته است	دریافته بود	خواهد دریافت

دریافته	دریابنده	دریاب	برریاب	می دریابد	برریابد
خواهد دوخت	دوخته بود	دوخته است	می دوخت	دوخت	دوختن
دوخت	دوخته	دورز	بروز	می دورز	بروزد
خواهد داد	داده بود	داده است	می داد	داد	دادن
داده	دهنده	دهه	برده	می دهم	دینا
خواهد دید	دیده بود	دیده است	می دید	دید	دیدن
دیده	بیننده	بین	بسین	می بسیند	بیند
خواهد درید	دریده بود	دریده است	می درید	درید	دریدن
دریده	درنده	بره	برر	می درود	برور
خواهد درخشد	درخشیده بود	درخشیده است	می درخشید	درخشید	درخشیدن
درخشیده	درخشنده	درخش	برخش	می درخشد	برخشد
خواهد درزدید	درزیده بود	درزیده است	می درزدید	درزدید	درزدیدن
درزیده	درزنده	درزد	برزد	می درود	برزود
خواهد دمید	دمیده بود	دمیده است	می دمید	دمید	دمیدن
دمیده	دمنده	دم	بدم	می دمید	بدم
خواهد دوشید	دوشیده بود	دوشیده است	می دوشید	دوشید	دوشیدن
دوشیده	دوشنده	دوش	بدوش	می دوشد	بدوشد
خواهد دوید	دویده بود	دویده است	می دوید	دوید	دویدن
دویده	دوینده	دو	بدو	می دوود	بدوود

باب الدال مجمه

ذبح خواهد کرد	ذبح کرده بود	ذبح کرده است	ذبح میکرد	ذبح کرد	ذبح کردن
ذبح کرده	ذبح کننده	ذبح ممکن	ذبح میکن	ذبح میکند	ذبح بکنند
ذکر خواهد کرد	ذکر کرده بود	ذکر کرده است	ذکر میکرد	ذکر کرد	ذکر کردن
ذکر کرده	ذکر کننده	ذکر ممکن	ذکر میکن	ذکر میکند	ذکر بکنند

باب الراء جمله

خواهد ربود	ربوده بود	ربوده است	می ربود	ربود	ربودن
ربوده	ربانیده	مر باے	بر باے	می رباید	بر باید
خواهد رست	رسته بود	رسته است	می رست	رست	رستن
رسته	رهبنده	مره	بره	می رهید	برهید
خواهد رست	رسته بود	رسته است	می رست	رست	رستن
رسته	روینده	مردے	برودے	می روید	بروید
خواهد رفت	رفته بود	رفته است	می رفت	رفت	رفتن
رفته	روغده	مردو	برودو	می رود	برود
خواهد رفت	رفته بود	رفته است	می رفت	رفت	رفتن
رفته	روبنده	مردب	بروب	می روید	بروید
خواهد ریخت	ریخته بود	ریخته است	می ریخت	ریخت	ریختن
ریخته	ریزنده	مرنی	بریزد	می ریزد	بریزد
خواهد ریست	ریسته بود	ریسته است	می ریست	ریست	ریستن
ریسته	ریسنده	مریس	بریس	می ریسد	بریس
خواهد راند	رانده بود	رانده است	می راند	راند	راندن

بر آمدن	می راند	بران	مران	رانشده	رانده
رسیدن	رسید	می رسید	رسیده است	رسیده بود	خواهد رسید
بر رسید	می رسد	برس	مرس	رسنده	رسیده
رقصیدن	رقصید	می رقصید	رقصیده است	رقصیده بود	خواهد رقصید
بر قصد	می رقصد	برقص	مرقص	رقصنده	رقصیده
رسیدن	رسید	می رسید	رسیده است	رسیده بود	خواهد رسید
بر آمدن	می رسد	برم	مرم	رمنده	رمنده
رنجیدن	رنجید	می رنجید	رنجیده است	رنجیده بود	خواهد رنجید
بر رنج	می رنجد	برنج	مرنج	رنجنده	رنجیده
روئیدن	روئید	می روئید	روئیده است	روئیده بود	خواهد روئید
بروید	می روید	بروید	مروید	روئینده	روئیده
باب الزام جمع					
زاددن	زاد	مے زاد	زاده است	زاده بود	خواهد زاد
زاید	می زاید	بزای	مزای	زاینده	زاده
زودن	زود	می زد	زده است	زده بود	خواهد زد
زرن	مے زرد	زرن	زرن	زرنده	زده
زیتن	زیت	می زیت	زیت است	زیت بود	خواهد زیت
زید	مے زید	زیدی	زیدی	زیدنده	زیت
زوددن	زود	می زدود	زدوده است	زدوده بود	خواهد زدود
زودید	مے زداید	زداید	زداید	زدایدنده	زدوده

زاریدین نوار د دوسے	زارید می زارد	می زارید نوار	زاریدہ است مزار	زاریدہ بود زارندہ	خواہد زارید زاریدہ
باب الزاری					
زار خاسین چودہ کیجے	زار خماید	زار میخامید	زار خاسیدہ است	زار خاسیدہ بود	زار خواہد خاسید
زار خماید چودہ کیجے	زار میخامید	زار میخامی	زار خمای	زار خماید	زار خماید
زار کیدین چودہ کیجے	زار کید	می زار کید	زار کیدہ است	زار کیدہ بود	خواہد زار کید
زار کید چودہ کیجے	زار کید	زار کید	زار کید	زار کید	زار کید
زار خفین چودہ کیجے	زار خفید	می زار خفید	زار خفیدہ است	زار خفیدہ بود	خواہد زار خفید
زار خفید چودہ کیجے	زار خفید	زار خفید	زار خفید	زار خفید	زار خفید
زار ولیدین چودہ کیجے	زار ولید	می زار ولید	زار ولیدہ است	زار ولیدہ بود	خواہد زار ولید
زار ولید چودہ کیجے	زار ولید	زار ولید	زار ولید	زار ولید	زار ولید
زار لارین چودہ کیجے	زار لارید	زار لارید	زار لاریدہ است	زار لاریدہ بود	خواہد زار لارید
زار لارید چودہ کیجے	زار لارید	زار لارید	زار لارید	زار لارید	زار لارید
باب الین مہملہ					
سودن گھنٹا	سود	سود	سودہ است	سودہ بود	خواہد سود
سودین گھنٹا	سود	سود	سود	سود	سود
ستودن سرانا	ستود	می ستود	ستودہ است	ستودہ بود	خواہد ستود
ستاید نرانا	ستاید	بتا	ستا	ستا	ستا
ستدن لینا	ستد	می ستد	ستدہ است	ستدہ بود	خواہد ستد
ستاند چودہ کیجے	ستاند	ستان	ستان	ستاند	ستاند

ساختن	ساخت	می ساخت	ساخته است	ساخته بود	خواهد ساخت
سازد	می سازد	ساخت	ساز	سازنده	ساخته
سوختن	سوخت	می سوخت	سوخته است	سوخته بود	خواهد سوخت
بسوزد	می بسوزد	بسوز	مسوز	سوزنده	سوخته
سفتن	سفت	می سفت	سفته است	سفته بود	خواهد سفت
بسفد	می سفد	بسف	سفف	سفننده	سفت
سپردن	سپرد	می سپرد	سپرد است	سپرده بود	خواهد سپرد
نویسد	نویسد	بنویسد	بنویسد	بنویسد	بنویسد
سترودن	سترود	می سترود	ستروده است	ستروده بود	خواهد سترود
بسترود	می بسترود	بسترود	بسترود	بسترود	بسترود
سراییدن	سرایید	می سرایید	سراییده است	سراییده بود	خواهد سرایید
بسراید	می بسرایید	بسراید	بسراید	بسراید	بسراید
سرفیدن	سرفید	می سرفید	سرفیده است	سرفیده بود	خواهد سرفید
بسرفید	می بسرفید	بسرفید	بسرفید	بسرفید	بسرفید
سگالیدن	سگالید	می سگالید	سگالیده است	سگالیده بود	خواهد سگالید
بگالید	می بگالید	بگالید	بگالید	بگالید	بگالید
سنجیدن	سنجید	می سنجید	سنجیده است	سنجیده بود	خواهد سنجید
بسنجید	می بسنجید	بسنجید	بسنجید	بسنجید	بسنجید
باب الحروف المعجمه					
شدن	شد	شد	شده است	شده بود	خواهد شد

صلح کردن	صلح کرد	صلح میکرد	صلح کرده است	صلح کرده بود	صلح خوانده کرد
صلح میکنند	صلح میکنند	صلح میکنند	صلح میکنند	صلح میکنند	صلح میکنند

صلاح داد صلاح دینا صلاح بد بد صلاح بد بد صبر کردن صبر کردن صبر کردن	صلاح داد صلاح سید صبر کرد صبر میکنند	صلاح میداد صلاح بد صبر میکرد صبر مکن	صلاح داد صلاح بد صبر کرده است صبر مکن	صلاح داد و ده صلاح بد صبر کرده بود صبر نکنند	صلاح خواهد داد صلاح داد صبر خواهد کرد صبر کرده
باب انصاف					
ضائع کردن ضائع کردن ضائع کردن ضبط کردن ضبط کردن	ضائع کرد ضائع میکنند ضبط کرد ضبط میکنند	ضائع میکرد ضائع مکن ضبط میکرد ضبط مکن	ضائع کرده است ضائع مکن ضبط کرده است ضبط مکن	ضائع کرده بود ضائع نکنند ضبط کرده بود ضبط نکنند	ضائع خواهد کرد ضائع کرده ضبط خواهد کرد ضبط کرده
باب اطاعت					
طبیعی طبیعی طبیعی طبیعی طبیعی	طبیعی طبیعی طبیعی طبیعی طبیعی	طبیعی طبیعی طبیعی طبیعی طبیعی	طبیعی است مطیع طبیعی است مطیع	طبیعی بود طبیعی طبیعی بود طبیعی	خواهد طبع طبیعی خواهد طبع طبیعی طبیعی
باب اطاعت					
ظاهر شدن ظاهر شدن ظاهر شدن ظلم کردن ظلم کردن ظلم کردن	ظاهر شد ظاهر میشود ظلم کرد ظلم میکنند ظلم کردند	ظاهر میشد ظاهر میشد ظلم می کرد ظلم مکن ظلم میکرد	ظاهر شده است ظاهر میشود ظلم کرده است ظلم مکن ظلم کرده است	ظاهر شده بود ظاهر میشود ظلم کرده بود ظلم نکنند ظلم کرده بود	ظاهر خواهد شد ظاهر شده ظلم خواهد کرد ظلم کرده ظلم خواهد کرد

ظن برده	ظن برنده	ظن بر	ظن بر	ظن می برد	ظن برده
گمان بجای آورد					
باب الحسین					
عربه خواهر کرد	عربه کرده بود	عربه کرده است	عربه میکرد	عربه کرد	عربه کردن
عربه کرده	عربه کننده	عربه میکن	عربه میکن	عربه میکند	عربه کرنا
خواهر عطید	عطیده بود	عطیده است	می عطید	عطید	عطیدن
عطیده	عطینده	معطس	بمعطس	می عطسد	بمعطس
عدل خواهر کرد	عدل کرده بود	عدل کرده است	عدل میکرد	عدل کرد	عدل کردن
عدل کرده	عدل کننده	عدل میکن	عدل میکن	عدل میکند	عدل کرنا
انضاف کرے					
باب الحسین					
غنود خواهر غنود	غنوده بود	غنوده است	مے غنود	غنود	غنودن
غنوده	غنونده	منغو	بنغو	مے غنود	اغنودنا
خواهر غزید	غزیده بود	غزیده است	مے غزید	غزید	غزیدن
غزیده	غزنده	سغیر	بنغیر	میغیرد	بنغیرد
خواهر غلطیده	غلطیده بود	غلطیده است	می غلطید	غلطید	غلطیدن
غلطیده	غلطینده	نغلط	بنغلط	می غلطد	بنغلطد
باب الفار					
فرسود خواهر فرسود	فرسوده بود	فرسوده است	می فرسود	فرسود	فرسودن
فرسود	فرسایند	مفرساک	لفرساک	میفرساید	بفرساید
خواهر فرمود	فرموده بود	فرموده است	مے فرمود	فرمود	فرمودن
فرموده	فرمایند	مفرماید	لفرماید	می فرماید	بفرماید
فرمادے					

فریفتن	فریفت	می فریفت	فریفته است	فریفته بود	خواهد فریفت
بفریست	بفریب	بفریب	بفریب	فریب بسته	فریفته
فروختن	فروخت	می فروخت	فروخته است	فروخته بود	خواهد فروخت
بفروشد	بفروشد	بفروشد	فروخته است	فروخته شده	فروخته
فرستادن	فرستاد	می فرستاد	فرستاده است	فرستاده بود	خواهد فرستاد
بفرستد	بفرستد	بفرستد	فرستاده است	فرستاده	فرستاده
فهمیدن	فهمید	می فهمید	فهمیده است	فهمیده بود	خواهد فهمید
بفهمند	می فهمد	بفهمند	فهمیده است	فهمیده	فهمیده

باب الف

قابل شدن	قابل شد	قابل شد	قابل شده است	قابل شده بود	قابل خواهد شد
قابل بود	قابل شود	قابل شود	قابل شود	قابل شود	قابل شده
قرار کردن	قرار کرد	قرار کرد	قرار کرده است	قرار کرده بود	قرار خواهد کرد
قرار بکند	قرار بکند	قرار بکند	قرار بکند	قرار کننده	قرار کرده
قصد کردن	قصد کرد	قصد کرد	قصد کرده است	قصد کرده بود	قصد خواهد کرد
قصد بکند	قصد بکند	قصد بکند	قصد بکند	قصد کننده	قصد کرده

باب ک

کشادن	کشاد	می کشاد	کشاده است	کشاده بود	خواهد کشاد
بکشاید	بکشاید	بکشاید	کشاده است	کشایند	کشاده
کاستن	کاست	می کاست	کاسته است	کاسته بود	خواهد کاست
کاه	می کاه	کاه	کاه	کاهنده	کاه

خواستار کاشت	کاشته بود	کاشته است	می کاشت	کاشت	کاشت
کاشته	کارنده	مکار	بکار	مے کارد	بکار دے
خواستار کشت	کرشته بود	کرشته است	می کشت	کشت	کشتن
کرشته	کارنده	مکار	بکار	مے کارد	بکار دے
خواستار کشت	کشته بود	کشته است	می کشت	کشت	کشتن
کشته	کشنده	مکش	بکش	می کشد	بکش دے
خواستار کند	کنده بود	کنده است	می کند	کند	کندن
کنده	کننده	مکن	بکن	می کند	بکن دے
خواستار کرد	کرده بود	کرده است	می کرد	کرد	کردن
کرده	کننده	مکن	بکن	می کند	بکن دے
خواستار کوفت	کوفته بود	کوفته است	می کوفت	کوفت	کوفتن
کوفته	کوبنده	مکوب	بکوب	مے کوبد	بکوب دے
خواستار کشید	کشیده بود	کشیده است	می کشید	کشید	کشیدن
کشیده	کشنده	مکش	بکش	می کشد	بکش دے
خواستار کوشید	کوشیده بود	کوشیده است	می کوشید	کوشید	کوشیدن
کوشیده	کوشنده	مکوش	بکوش	می کوشد	بکوش دے
باب الحاف فارسی					
خواستار گفت	گفته بود	گفته است	می گفت	گفت	گفتن
گفته	گوینده	مگو	بگو	میگوید	بگوید
خواستار گرفت	گرفته بود	گرفته است	می گرفت	گرفت	گرفتن

گرفت	گمبسته بود	گمبسته است	گمبسته	گمبسته	گمبسته
خواهد گذشت	گذشته بود	گذشته است	میگذشت	میگذرد	گذشته بود
گذشته	گذرنده	گذر	بگذر	گذاشت	گذشته است
خواهد گذاشت	گذاشته بود	گذاشته است	میگذاشت	مگذارو	چو نه
گذاشته	گذارنده	گذار	بگذار	گذاشت	بگذارو
خواهد گذاشت	گماشته بود	گماشته است	میگماشت	گماشت	گماشتن
گماشته	گمارنده	گمار	بگمار	میگمارو	بگمارو
خواهد گذاخت	گذاخته بود	گذاخته است	میگذاخت	گذاخت	گذاختن
گذاخته	گدازنده	گداز	بگداز	مگدازو	بگدازو
خواهد گزینیت	گزینیت بود	گزینیت است	میگزینیت	گزینیت	گزینیت
گزینیت	گزیننده	گزین	بگزین	میگزیند	بگزیند
خواهد گسینیت	گسینیت بود	گسینیت است	میگسینیت	گسینیت	گسینیت
گسینیت	گسینده	گسل	بگسل	مگسلد	بگسلد
خواهد گشت	گشته بود	گشته است	میگشت	گشت	گشتن
گشته	گردنده	گرد	بگرد	میگردد	بگردد
خواهد گریست	گریسته بود	گریسته است	میگریست	گریست	گریستن
گریسته	گرینده	گری	بگری	مگرید	بگرید
خواهد گسترده	گسترده بود	گسترده است	میگسترده	گسترده	گسترده
گسترده	گسترنده	گستر	بگستر	مگسترده	بگسترده
خواهد گردید	گردیده بود	گردیده است	میگردید	گردید	گردیدن

گر دیه	گر و نه	گر و	بگر و	می گردد	بگر و
خواهد گردید	گردیده بود	گردیده است	می گردید	گردید	گردید
گردیده	گر و نه	گر و	بگر و	می گردد	بگر و
خواهد گزید	گزیده بود	گزیده است	می گزید	گزید	گزید
گزیده	گزیننده	گزین	بگزین	می گزیند	بگزیند

بقول کرے

باب اللام

خواهد لرزید	لرزیده بود	لرزیده است	می لرزید	لرزید	لرزید
لرزیده	لرزنده	لرز	بلرز	می لرزد	بلرز
خواهد لغزید	لغزیده بود	لغزیده است	می لغزید	لغزید	لغزید
لغزیده	لغزنده	لغز	بلغز	می لغزد	بلغز
خواهد لیسید	لیسیده بود	لیسیده است	می لیسید	لیسید	لیسید
لیسیده	لیسنده	لیس	بلیس	می لیسد	بلیس

چاٹ

باب المیم

خواهد مرد	مردہ بود	مردہ است	می مرد	مرد	مرد
مردہ	میرندہ	میر	بمیر	می میرد	بمیر
خواهد مالید	مالیده بود	مالیده است	می مالید	مالید	مالید
مالیده	ماندہ	مال	بال	می ماند	بال
خواهد ماند	ماندہ بود	ماندہ است	می ماند	ماند	ماند
ماندہ	مانندہ	مان	بان	می ماند	بان
خواہد مکید	مکیدہ بود	مکیدہ است	می مکید	مکید	مکید

مکیده	مکندہ	مک مک		می مکد	مکد پوستے
		باب النون			
خواہد نمود	نمودہ بود	نمودہ است	می نمود	نمود	نمودن دیکھنا
نمودہ	نمائندہ	نمناے	بنماے	می نماید	بنماید دیکھنا
خواہد نوشت	نوشته بود	نوشته است	می نوشت	نوشت	نوشتن لکھنا
نوشته	نویسنده	منویس	بنویس	می نویسد	بنویسد لکھنا
خواہد نهاد	نهادہ بود	نهادہ است	می نهاد	نهاد	نهادن رکھنا
نهادہ	نہندہ	منہ	بنہ	می ہند	بنہند رکھنا
خواہد نگارست	نگارستہ بود	نگارستہ است	می نگارست	نگارست	نگارستن دیکھنا
نگارستہ	نگارندہ	منگر	بنگر	می نگرد	بنگردد دیکھنا
خواہد نگاشت	نگاشته بود	نگاشته است	می نگاشت	نگاشت	نگاشتین لکھنا
نگاشته	نگارندہ	منگار	بنگار	می نگارد	بنگارد دیکھنا
خواہد نواخت	نواخته بود	نواخته است	می نواخت	نواخت	نواختن بجانا
نواختہ	نوازندہ	منواز	بنواز	می نوازد	بنوازد بجانا
خواہد نہفت	نہفتہ بود	نہفتہ است	می نہفت	نہفت	نہفتن چھیننا
نہفتہ	نہفتند	منہفت	بنہفت	می نہفد	بنہفد چھیننا
خواہد نالید	نالیدہ بود	نالیدہ است	می نالید	نالید	نالیدن رودنا
نالیدہ	نالندہ	منال	بنال	می نالے	بنالے رودنا
خواہد نوشید	نوشیدہ بود	نوشیدہ است	می نوشید	نوشید	نوشیدن پینا
نوشیدہ	نوشندہ	منوش	بنوش	می نوشد	بنوشد پینا

باب الواو					
ورزیدن	ورزید	می ورزید	ورزیده است	ورزیده بود	خواهد ورزید
قبول کرنا	می ورزد	بورز	مورز	ورزنده	ورزیده
قبول کرے					

باب الہاء ہوز					
ہراسیدن	ہراسید	می ہراسید	ہراسیده است	ہراسیده بود	خواہد ہراسید
بہراسید	می ہراسد	بہراس	مہراس	ہراسندہ	ہراسیدہ
ہشتن	ہشت	می ہشت	ہشتہ است	ہشتہ بود	خواہد ہشت
چھوڑنا	می ہلد	بہل	حمل	ہلندہ	ہشتہ
چھوڑے					

باب الیاء					
یافتن	یافت	می یافت	یافتہ است	یافتہ بود	خواہد یافت
بیابید	می یابد	بیاب	میاب	یابندہ	یافتہ
یاد کردن	یاد کرد	یاد میکرد	یاد کرده است	یاد کرده بود	یاد خواهد کرد
یاد بکنند	یاد میکنند	یاد بکن	یاد بکن	یاد کنندہ	یاد کردہ
یاری کردن	یاری کرد	یاری میکرد	یاری کردہ است	یاری کردہ بود	یاری خواہد کرد
دوستی کرنا	یاری میکنند	یاری بکن	یاری بکن	یاری کنندہ	یاری کردہ
دوستی کرے					

فائدہ

خفنی مانند کہ فعل فارسی در جمع و مفرد و چندین قسم میگردد نمونہ اش بچیت مبتدیان در ذیل مرقوم میشود

از گفتن فعل ماضی مطلق

گفت	گفتند	گفتی	گفتید	گفتم	گفتیم
کہا	کہاوا	کہا	کہا	کہا	کہا

فعل ماضی استمراری

واحد غائب	جمع غائب	واحد مخاطب	جمع مخاطب	واحد متکلم	جمع متکلم
می گفت	می گفتند	می گفتی	می گفتید	می گفتم	می گفتیم
گفتا تھا وہ	کہتے تھے وہ	کہتا تھا تو	کہتے تھے تم	کہتا تھا میں	کہتے تھے ہم

فعل مستقبل

واحد غائب	جمع غائب	واحد مخاطب	جمع مخاطب	واحد متکلم	جمع متکلم
خواہد گفت	خواہند گفت	خواہی گفت	خواہید گفت	خواہم گفت	خواہیم گفت
کہیگا وہ	کہیں گے وہ	کہیگا تو	کہیں گے تم	کہیگا میں	کہیں گے ہم

اسم مفعول

واحد غائب	جمع غائب	واحد مخاطب	جمع مخاطب	واحد متکلم	جمع متکلم
گوید	گویند	گوئی	گوئید	گویم	گوئیم
کہے وہ	کہیں دے	کہے تو	کہیں تم	کہوں میں	کہیں ہم

فعل حال

واحد غائب	جمع غائب	واحد مخاطب	جمع مخاطب	واحد متکلم	جمع متکلم
میگوید	میگویند	میگویی	میگوئید	میگویم	میگوئیم
کہتا ہے وہ	کہتے ہیں وہ	کہتا ہے تو	کہتے ہیں تم	کہتا ہوں میں	کہتے ہیں ہم

فعل امر

اسم فاعل

فعل نہی

واحد مخاطب	جمع مخاطب	واحد اسم فاعل	جمع اسم فاعل	بہی واحد مخاطب	بہی جمع مخاطب
گوئی	گوئید	گویندہ	گوئید گان	گوئی	گوئید
کہو تو	کہو تم	کہنے والا	کہنے والے	مت کہو تو	مت کہو تم

قواعد ضروریہ

کلمہ ایک معنی دار لفظ ہے جو زبان سے آدمی کے منکے وہ تین قسم ہے۔ اسم۔ فعل۔ حرف۔ اسم کسی شے کا نام ہے کہ جس میں زمانہ نہ ہو جیسے تخت باغ فعل کام کو کہتے ہیں کہ جس سے زمانہ ظاہر ہو۔ جیسا گفت کہا گذشتہ زمانہ میں حرف وہ ہے کہ بغیر لائے اور کلمہ کے اس سے معنی حاصل نہ ہو جیسے نہ تا۔ زمانہ تین ہیں۔ حال۔ مستقبل۔ حال۔ گذر ہوئے کو ماضی آنے والے کو مستقبل موجود کو حال کہتے ہیں۔ جیسے پروردگار پالا لاکھ زمانہ گذشتہ میں۔ خواہر پروردگار پالا زمانہ آئندہ میں۔ می پروردگار پالتا ہے زمانہ حال میں۔ اسم دو قسم ہے۔ ایک جائے دو لہر مصدر۔ جامد کہ جس سے اور کوئی کلمہ نہ نکلے جیسے گل و غنچہ مصدر کہ جس سے اور کلمے نکلے ہیں۔ علامت مصدر آخر میں دان یا تن ہے جیسے آمدن آنا۔ گفتن کہنا۔ مضارع زمانہ موجود اور آئندہ کے معنی کو شامل ہے جیسے کہنے کے فعل کو کام کرنا لیکو فاعل کہتے ہیں جیسے کو زید یعنی کیا زید نے کر فعل زید اور کا فاعل۔ فعل دو قسم ہے لازمی متعدی۔ لازمی فعل اور فاعل ملکر بات پوری ہو جاوے اور اس کا اثر دوسرے پر نہ پہنچے جیسے سنا یعنی بیٹھا زید فعل بیٹھے کا زید پر تمام ہوا۔ متعدی وہ ہے کہ فعل فاعل سے جدا ذکر کے اور کسی پر پہنچنے جیسے زید کیرا۔ یعنی مارا زید کیرا کو مارنیکا کام زید سے جدا ذکر کے کیر پر واقع ہوا و فعل متعدی زید اور کا فاعل اور کیر مفعول ہے اور جس فعل کا فاعل معلوم ہو اور مفعول معروف کہتے ہیں اور جس فعل کا فاعل معلوم نہ ہو اور مفعول کہتے ہیں جیسے کشتہ شد زید یعنی مارا گیا زید۔ مارنا والا زید کا نام معلوم ہے کشتہ شد کو فعل مجہول اور زید کو ماسم فاعل کہتے ہیں فعل لازمی مجہول نہیں ہوتا اگر فعل معروف پر یا مجہول پر نون مفتوحہ لاوین تو نفی ہوتا جیسے نہ کشتہ کیا۔ نہ کشتہ نہیں کیا پس ہر ایک فعل جابر طر پر طیرا اثبات معروف جیسے پروردگار پالا اس نفی معروف نہ پروردگار پالا اس اثبات مجہول۔ پروردگار پالا لاکھ یعنی مجہول پروردگار پالا لاکھ وہ نظم

فارسی ہندی تازی میں یار	چڑھو ب فعل کوئی مصدر آجی کار	فارسی مصدر کا جاناوین	آخر اسمکے تن پر یا وین میر جان
مصدر ہند کجا سن سے یہ تیا	آخر اسمکے ہے سقر لفظ نا	فارسی مصدر سے پہلے تو بنا	ماضی مطلق میں دیتا ہوں بتا
آخر اسمکے تو لٹھا	نون۔ کہنے قبل کی حرکت	ماضی مطلق پر یا لیا جیکہ	پہر ہی سے تو بنا افعال سب

اترا کے سینے لایا عجیب	یا فضا ہو تاکہ ہو ماضی تریب	بود لا آخر کو پڑھ ماضی صید	شکی ہو جانی ہر باشند
ماضی استمراری اتنے بے بنا	اس کو اسپرنا ہی اسپر تولا	یائے جمول اسکے آخر تو لگا	صیغہ ماضی غنی کو بنا
خوابد اسپر لاکے مستقبل نا	اس کو ثابت لکھ تو خوابد کو پیر	مصدر ہندی سے بھی افعال سب	بیتے ہیں اب بکھر لے تو مجھے
ماضی مطلق کو اول تو بنا	آخر مصدر سے ناکو تو اوڑا	گرافت یا وا و آخر ہو تو یا	ورنہ آخر کو الف اسکے لگا
ماضی مطلق سو باقی فعل سب	بیتے ہیں ہندی میں بھی اصل سب	ہے لگا آخر کو ازہر قریب	تھا لگا بھر صید کا بانصیب
ماضی شکی پر تو ہو گا پھر	ماضی استمراری اتنے یوں بنا	آخر مطلق پڑھا تھا سو کھٹا	لفظ نا تھا اسکے آخر کو لگا
صیغہ ماضی غنی یوں بنا	تھا کو استمراری سینے تو پٹیا	بھر مستقبل الف سے بے بنا	لیک جمول اسکے آخر کا لگا

فقرہ ہائی فارسی مع ترجمہ ہندی

فما رخصت شوید تم رخصت ہو۔ ببار خوب صاحب۔ بہت اچھا صاحب۔ روز بیا رہا آمدہ است دن بہت پڑھا ہے۔ حقیقت تجارت عذر وغیرہ۔ اناج وغیرہ کی سوداگری کی حقیقت۔ آمدنی برج از کدام جا یہ ملک تیشود۔ ملک تین چانول کی آمدنی کس جگہ سے ہوتی ہے۔ برج باریک از طرف عظیم آباد و بردوان و آردہ و برج گندہ از اذراوت باقر گنج و لکم پور و رنگپور و گھوڑا لگاٹ وغیرہ میرسد باریک چانول عظیم آباد و بردوان و آردہ اور موٹے چانول باقر گنج لکم پور و رنگپور اور گھوڑا لگاٹ وغیرہ سے پہنچتے ہیں ازین جا یا برج گندہ کدام جا ارزان است ان جگہ سے موٹے چانول کمان سستے ہیں۔ صاحب از ہم جا برج در باقر گنج و لکم پور ارزان است صاحب سب جگہ سے چانول باقر گنج اور لکم پور میں سستے ہیں۔ برج باریک بکدام جا خوب پیدا میشود ہمیں چانول اچھے کس جگہ پیدا ہوتے ہیں۔ برج عظیم آباد بہ نسبت آن ملک بتر است و برج بریلی در ہندوستان از برج عظیم آباد خوب تر است عظیم آباد کے چانول بہ نسبت ان ملکوں کے بہتر ہیں اور بریلی کے چانول ہندوستان میں عظیم آباد کے چانولوں سے بہت اچھے ہیں مٹی بیاعت دوری راہ آور دن برج بریلی درین سرحد تکلیف کمال است اسی مٹی رستہ کی دوری کے سبب چانول کالا نا بریلی یہاں کمال تکلیف یا درخت

اطلاع کتاب ہذا مطبع قیومی واقع کانپور میں حسب فائش لالہ جگوتی دت صاحبزادہ کتبہ دہلی آباد و کنہا نو بڑا طبع ہوئی

